فصلنامه پژوهشها و سیاستهای اقتصادی
سال شانزدهم، شماره ۴۶، تابستان ۱۳۸۷، صفحات ۶۱-۳۳

نقدی بر ماهیت «علم اقتصاد»
(با رویکرد ارزشی)

سیدمهدی زریباف*

دانش و معرفت اقتصادی از نیمه دوم قرن هجدهم، توسط آدام اسمیت به عنوان علمی مستقل سامان یافت. مسئله مهم در دوران پرفراز و نشیب این علم تا امروز آن است که تمامی نظریه‌های علمی اقتصاد، ضمن داشتن ساختار تحلیلی، منسجم و منطقی، انعطاف لازم را نسبت به موضوع‌های انسانی و اجتماعی و نیز ابعاد پیچیده رفتاری و ارزشی حفظ کند. بر این اساس مکاتب و اندیشه‌های گوناگونی ظهور یافته‌اند. فیلسوفان و متفکران اجتماعی و اقتصادی نقش آفرینی کرده و با رویکردهای متفاوت جهان‌بینی‌های مختلف علم اقتصاد را تکامل بخشیده‌اند. از ابتدای قرن بیستم مسئله تفکیک اقتصاد تحقیقی و اقتصاد دستوری توسط جان نویل کینز[1] مطرح گردید و در نتیجه حوزه و قلمرو شناخت پدیده‌های رفتاری اقتصاد محدود به ابعاد تجربی و کمی شد، از این رو حقایق واقعی و اصیل رفتار اقتصادی در سطح فردی و اجتماعی مورد غفلت واقع شد.

در حال حاضر علم اقتصاد با حذف جایگاه "ارزشها" در نظامهای فکری خود، دچار مشکلات و نابسامانیهای بسیاری شده است. "قضاوت ارزشی" اقتصاددانان، انسان اقتصادی و تحلیل رفتار واقعی و ایده‌ال آن و محدودیتهای روش تجربی در اقتصاد از این موارد است که در این نوشتار به آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد تحقیقی، اقتصاد دستوری، ارزشهای اقتصادی، قضاوت ارزشی، انسان اقتصادی، روش تجربی، حقایق اقتصادی.

---

* کارشناسی ارشد اقتصاد و مشاور معاون امور اقتصادی، وزارت امور اقتصادی و دارایی

1. John Neville Keynes

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

۱. مقدمه

در قرن هفدهم پایه‌های علمی اندیشه‌های اجتماعی، همگام با علوم دقیقه و متأثر از مبانی فلسفی آنها و به‌کارگیری روشهای علمی استقراء و قیاس تحکیم شد. قرن هجدهم که دوران بلوغ دانش اجتماعی است، عقل‌گرایی اوج بیشتری یافت و در اصل علم اجتماعی اعلام استقلال کرد و در این راستا مکاتب بسیاری پدیدار شدند. در اوایل قرن نوزدهم، با پیدایش فلسفه تحصلی، نقطه عطف بسیار مهمی برای تفکر عقلایی در علوم اجتماعی به دست آمد زیرا از این پس عقل‌گرایی، بُعد تجربی و تحصلی به خود گرفت و حوزهٔ دید عقل اجتماعی فقط محدود به روشهای تجربی و مشاهدات عینی شد. در نیمه اول قرن بیستم جریانهای تجربه‌گرایی در علوم اجتماعی به اوج خود رسید و مکاتبی نظیر پوزیتیویسم منطقی، عملیات گرایی و در نهایت پوپر[1] را نتیجه داد.

دانش اقتصادی، به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی همواره تحت تأثیر تحولات آن بوده و با یک تأخیر زمانی، بینشها و روشهای به وجود آمده در این علوم را پذیرفته است. در نیمه اول قرن هفدهم، مباحث اقتصادی فقط از بُعد اخلاقی در کلیساها مورد بحث واقع شد ولی در نیمه دوم، علم اقتصاد با پذیرش روشهای علمی وارد دانشگاه شد. در قرن هجدهم، مباحث اقتصادی از حوزهٔ موضوعات مربوط به تجارت خارج شد و در نیمه دوم این قرن، علم اقتصاد به طور رسمی توسط آدام اسمیت اعلام استقلال کرد. به دنبال وی ژان باتیست سه، دیوید ریکاردو و سایرین، در قرن نوزدهم، همچنان برای تحکیم استقلال علم اقتصاد تلاش کردند، سپس با پیدایش فلسفه تحصلی و علم‌گرایی تجربی، جان استوارت میل با روش تمثیلی و استقرایی خود، علم اقتصاد را به شکل تجربی عرضه کرد.

آنچه امروزه با عنوان "علم اقتصاد"[2] متعارف نامیده می‌شود، عبارت است از مجموعه‌ای از نظریه‌های علمی که در زمینه‌های گوناگون اقتصادی و در ابعاد مختلف، توسط متفکران و نظریه‌پردازان اقتصادی مطرح شده و با عناوینی نظیر "اقتصاد سیاسی،

1. Sir Karl Raimond Popper
2. Economics

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

اقتصاد اجتماعی، اقتصاد کلان، اقتصاد خرد، اقتصاد ریاضی، اقتصادسنجی، اقتصاد پولی و نظایر آن" نمود یافته است.

مسئله حائز اهمیت این است که تمامی نظریه‌های علمی اقتصاد، دارای ساختار تحلیلی و نظری بوده و بر اساس اصول و مبانی روش‌شناسی[1]، معرفت‌شناسی[2] و موضوع‌شناسی[3] به‌دست آمده‌اند و برای دستیابی به چهره واقعی علم اقتصاد توجه به این امر ضروری است. در عین حال پیش از هرگونه قضاوت تحلیلی نسبت به این اصول و مبانی لازم است ابتدا نگرشی عام را در مورد تعاریف و نظریه‌های علمی اجتماعی و اقتصادی داشته باشیم و دوم، مفهوم کلمه "اقتصاد" را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار داده و سوم، تعاریف مصطلح موجود در مورد علم اقتصاد را مورد مداقهٔ نظری قرار دهیم. این مسئله امری است که ما در این مقاله به‌دنبال آن هستیم.

۲. علم و نظریه علمی

به‌طور کلی تعریف علم و به‌دنبال آن نظریه علمی، همواره یکی از مشکلات اساسی دانشمندان بوده است و همین امر باعث شده که تشتت آراء فوق‌العاده زیادی در میان ایشان بروز کند و شاید بتوان گفت که مفهوم علم از مفاهیمی است که تعریف آن سهل و ممتنع است. سهل از آن‌رو که به‌راحتی قابل درک است و مفهوم "شناخت" از بدیهیات روزمره‌ای است که انسانها با آن سر و کار دارند و ممتنع است به این دلیل که ارائه یک تعریف جامع و مانع که بتواند تمامی ابعاد شناخت را رهنمون باشد، امری بسیار مشکل است. بنابراین هر کس با توجه به دیدگاه فکری خود، بُعدی از ابعاد آن را یا وظیفه‌ای از وظایف علم را به‌عنوان تعریف علم مطرح می‌کند.

در یک تقسیم‌بندی کلی سه دیدگاه دربارهٔ مفهوم علم و فعالیت علمی مطرح است:

الف- فعالیت علمی، فعالیتی را گویند که با واقعیات آزمایشگاهی و وسایل و تجهیزات پیچیده سروکار داشته و واقعیات را برای مقصود نهایی که بهبود وضع بشر است گردآوری می‌کند.

1. Methodologic
2. Epistemologic
3. Ontologic

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

ب- اندیشه علمی، اندیشه‌ای است که نظریات مختلف و پیچیده‌ای را تصور کرده و مستقل از عینیت برای تفسیر عینیت، نظریه‌پردازی می‌کند.

ج- علم عبارت است از روشی که بتوان به‌وسیلهٔ آن به زندگی آرامش بخشید و در راستای بهبود و تکمیل اختراعات و اکتشافات بشر حرکت کرد.

در یک تقسیم‌بندی کلی دیگر عده‌ای معتقدند که فعالیت علمی عبارت است از کشف واقعیات جدید و افزودن آنها به انبوه اطلاعات گذشته، عده‌ای دیگر از دانشمندان، دیدگاه "اکتشافی" را برای علم پذیرفته‌اند و این دیدگاه در خصوص علم بر یک سلسله نظریه‌ها و طرحهای ادراکی و مفهومی تأکید دارد که با یکدیگر پیوند یافته و برای پژوهش مفید هستند. از نظر این دیدگاه، علم فقط مجموعه‌ای از واقعیات نیست، بلکه مجموعه روابطی است که واقعیات را با یکدیگر پیوند می‌دهد.

با نگاهی اجمالی بر نظریه‌های یادشده شاید تعبیر مشترکی از علم را بتوان به این صورت مطرح کرد: "علم عبارت است از تفسیر وضع موجود و کشف واقعیت عینی بر اساس تجارب گذشته و قانونمند کردن روابط پدیده‌ها برای انجام پیش‌بینی‌های معتبری که در نهایت بهبود وضع اجتماعی را به‌همراه داشته و نتایج علمی مفیدی را به‌بار آورد".

در ادامه به‌طور مشخص‌تر به چند نمونه از دیدگاههای فیلسوفان علم در دورهٔ اخیر، در مورد تعریف علم و نظریه علمی اشاره خواهیم کرد.

۱-۲. علم از دیدگاه هنری مارگنو

هنری مارگنو[1] پرفسور فیزیک و فلسفه طبیعی در مقاله‌ای با عنوان "نظریه چیست؟" بیان می‌کند که "علم عبارت است از یک نوع سازمان‌بندی تجربه معرفت‌زا".[2]

تجربه در اصطلاح او در برگیرنده احساس، ادراک، عواطف، تفکر و اراده است و به‌طورکلی تجربه مقدم بر زمان بوده وعلوم سر و کارشان با تجربه است. مارگنو معتقد است آن قسمت از تجربه که با معرفت سروکار دارد، تجربه معرفت‌زا نامیده می‌شود.[3]

1. Henry Margenau
2. H. Margenau, 1966, p. 26.
3. *Ibid*, p. 26.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

از نظر وی تجارب معرفت‌زا ممکن است جنبهٔ حسی داشته باشند و تجارب معرفت نازا، مسائلی هستند که مربوط به ارزشها، سلیقه‌ها، امیال و ارادهٔ ماست که رابطه‌ای با شناخت ندارند. به این ترتیب از نظر مارگنو علم، ترکیبی است از داده‌های اولیه حسی و ساخته‌های ذهنی، به‌طوری‌که این داده‌های اولیهٔ کم‌کم در ذهن توسعه یافته و شکل یک نظریه را به خود خواهد گرفت.

۲-۲. تعریف کرلینگر از نظریه علمی

کرلینگر[1] دیدگاه خود را نسبت به یک نظریه علمی چنین بیان می‌کند:

"تئوری مجموعه‌ای است از سازه‌ها[2] (مفاهیم)[3]، تعاریف و قضایای مرتبط با هم که از طریق تشخیص روابط میان متغیرها و به منظور تبیین پیش‌بینی پدیده‌ها یک نظر نظامدار ارائه می‌دهد."[4]

با توجه به تعریف یادشده، دو نکته اساسی که در تعریف هنری مارگنو به آنها اشاره‌ای نشده است، عبارت‌اند از:

الف- نظامدار بودن نظریهٔ مطرح شده، به‌طوری‌که نظریهٔ ارائه شده دربارهٔ پدیده مورد نظر، تمامی جوانب حاکم بر آن را بتواند در قالب منسجمی تبیین کند و احکامی را که دربارهٔ آن پدیده صادر می‌کند از دید شاملی برخوردار باشد.

ب- مسئله پیش‌بینی روند آینده یک پدیده، به این معنی که یک پدیده با توجه به روابط مشخصی که بر آن حاکم است و با توجه به شرایطی که در آینده با آن مواجه خواهد بود، چه عکس‌العمل و آثاری را از خود باقی خواهد گذاشت و جایگاه نتایج به‌دست آمده چه خواهد بود؟

1. Kerlinger
2. Constructs
3. Concepts
4. F.N.Kerlinger, 1973, p. 9.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

۳-۲. دیدگاه پوپر در مورد علم و تئوری علمی

کارل ریموند پوپر علم را به‌عنوان یک نظام متشکل از قضایای تعیین شده و قاطع و قطعی نمی‌داند و معتقد است که هرگز کسی نمی‌تواند ادعا کند که به حقیقت یا حتی به جانشین آن یعنی "ظن غالب" دسترسی یافته است، بلکه ما چیزی از حقیقت نمی‌دانیم و فقط می‌توانیم حدس بزنیم. او دربارهٔ نظریهٔ‌های علمی می‌گوید:

"... نظریه‌های علمی نتیجه مشاهده نیستند، بلکه نتیجه اسطوره‌سازی و آزمونها هستند. آزمون به‌طور جزئی از مشاهده حاصل می‌شود و از این نظر مشاهده حائز اهمیت فراوان است ولی وظیفهٔ ما به‌وجود آوردن نظریه‌ها نیست، بلکه «مشاهده» نقش خود را در طرد کردن، حذف کردن و خرده‌گیری بر نظریه‌ها ایفا می‌کند و ما را دعوت می‌کند تا اسطوره‌های نو و نظریه‌های تازه بسازیم، به‌طوری‌که بتوانند در مقابل این آزمونهای مشاهده‌ای ایستادگی کنند (صفحه ۱۵۷)...

... و یکی از وظایف نظریه‌ها این است که به کمک آنها، در بی‌نظمی و آشفتگی که در آن زندگی می‌کنیم، نظمی پدید آید و چنان شود که بتوانیم دربارهٔ آن به پیش‌بینی و پیشگویی بپردازیم. (صفحه ۱۶۱)[۱]".

به این ترتیب پوپر با توجه به دیدگاه روش‌شناسی خود نسبت به نظریه‌های علمی و رشد آنها، به‌طور خلاصه «علم» را در هر زمان این چنین می‌داند:

" ... آن‌دسته از نظریه‌هایی که در مقابل نقد و خرده‌گیری به شدت مقاومت ورزیده و در هر لحظه‌ای از زمان بیش از نظریه‌های رقیب دیگر، نزدیک به حقیقت می‌نماید ...[۲]".

۳. معنای لغوی و اصطلاحی کلمه اقتصاد

در اقتصاد متعارف، "اقتصاد علمی است که رفتار انسان را در ارتباط با اهداف و نیز منابع کمیاب قابل جایگزین مطالعه می‌کند"[۳]، همچنین علم اقتصاد در یک نگاه جامع و متداول عبارت است از "مطالعه علمی انتخابهای فرد و جامعه نسبت به مصارف جایگزین منابع کمیاب برای برآوردن خواسته‌های انسانی".

---

۱. کارل رایموند پوپر (۱۳۶۳)

۲. همان ماخذ، صفحه ۱۲ مقدمه.

3. Lionel Robbins

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

بنابراین می‌توان گفت در صورتی‌که حوزهٔ مباحث اقتصادی بر اساس تعاریف یادشده مورد ملاحظه قرار گیرد، فقط ابعاد مکانیزمی و فنی اقتصادی (تولید و تخصیص کالاها، یا هزینه حداقل و بر اساس تکنیک جدید) موضوع علم اقتصاد نبوده و بشر و رفتارهای وی مورد توجه قرار می‌گیرد و در این صورت این بشر و روابط اقتصادی و معاملاتی اوست که موضوع علم اقتصاد واقع شده است.

همچنین روشن است که کلمه اقتصاد در زبان عرب از "ق، ص، د" که ریشه ثلاثی مجرد آن است، به‌دست آمده و ابن منظور در کتاب *لسان العرب* (۱۴۰۵ هـ) در تبیین معنای لغوی کلمه "قصد" موارد متعددی را مطرح کرده که این معانی می‌تواند راهنمای بسیار مناسبی برای درک مفهومی ابعاد کلمه اقتصاد در زبان عربی و فارسی و فرهنگ قرآنی اسلامی باشد.

به‌طور خلاصه معانی که ابن منظور در کتاب لسان العرب در خصوص کلمه "قصد" مطرح کرده عبارت‌اند از:

الف- "قصد" به‌معنای استواری و پایداری و درستی و راستی راه[۱]، تبیین و راهنمایی[۲]، عدل[۳]، اعتدال و میانه روی[۴]، اعتماد[۵]، ارائه کردن چیزی و انجام فعلی[۶]، نبودِ اسراف و تقتیر[۷]، اتکاء به نفس و خودکفایی[۸]، حرکت متوازن و متعادل و مستقیم[۹]، کسر و شکستن[۱۰]، یاری کردن[۱۱]، قیام و اقدام در امور[۱۲]، اراده بر انجام فعل[۱۳]، جدیت و صبر در امور[۱۴].

---

۱. "استقامه الطریق"، ابن المنظور، المجلد الثالث، صفحه ۳۵۳.
۲. همان، صفحه ۳۵۳.
۳. همان، صفحه۳۵۳.
۴. همان، صفحه۳۵۳.
۵. "الاعتماد و الام"، همان، صفحه ۳۵۳.
۶. "ایتان الشیئی"، همان، صفحه ۳۵۳.
۷. همان
۸. همان
۹. همان، صفحه ۳۵۴.
۱۰. "الکس"، همان، صفحه ۳۵۵.
۱۱. همان، صفحه ۳۳۰.
۱۲. همان، صفحه ۳۵۵.
۱۳. ابن المنظور، المعلم الثانی، صفحه ۳۹۹.
۱۴. همان، صفحه ۴۰.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

با مروری اجمالی و سریع بر این معانی متوجه می‌شویم در صورتی‌که کلمه قصد به باب افتعال برده شده و بر اساس آن کلمه اقتصاد تکوین یابد، مسلماً معانی و مفاهیم بسیار زیاد و در عین حال متفاوتی از آنچه امروزه در حوزه اقتصاد مصطلح است، به‌دست خواهد آمد و به این ترتیب روشن می‌شود که:

الف- در فرهنگ قرآنی و احادیث معصومین (ع) برای این کلمه معانی اخلاقی، روانی و نیز رفتاری در نظر گرفته شده است و از دیدگاه اسلامی، تفکیک میان مفاهیم اخلاقی و اقتصادی وجود ندارد،

ب- از نظر اسلام موضوع علم اقتصاد و مباحث اقتصادی، بررسی و تحلیل هیئت رفتار اقتصادی فرد و جامعه در یک قالب جامع و وسیع و در عین حال اخلاقی و انسانی است،

ج- از نظر اسلام ملاحظه روابط و جنبه‌های اجتماعی در تحلیل مسائل و موضوعات اقتصادی نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند،

د- رفتار اقتصادی از دیدگاه اسلام، بر اساس اصول و ضوابط متقن اخلاقی و ارزشی شکل می‌پذیرد و مسائلی نظیر استواری، هدایتگری، عدالت، تعادل و اعتدال، اعتماد، عمل، اتکا به نفس، خودکفایی، توازن، قاطعیت و اراده، همکاری، تعاون، عزت، دفاع، صبر و نظایر آنها از اصول اساسی نظام اقتصادی است که مسلماً توجه به آنها در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و نیز تنظیم امور اقتصادی جوامع مسلمانان ضروری به‌نظر می‌رسد.

به هر ترتیب در حال حاضر معنای مصطلح علم اقتصاد به‌گونه‌ای است که توجهی به مسائل و اصول فوق نمی‌شود و حتی لغت‌شناسان و ادیبان مسلمان نیز نگرش خود را از تعاریف موجود علم اقتصاد به‌دست می‌آورند. به طور مثال شرباصی در کتاب *المعجم الاقتصاد الاسلامی*[1] در تعریف علم اقتصاد چنین می‌گوید:

---

۱. *فرهنگ اقتصاد اسلامی* (المعجم الاقتصاد الاسلامی)، ۱۴۰۱هـ.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

"الاقتصاد علم یبحث فی مسائل الانتاج و الاستثمار و مسائل الانتفاع و الخدمات و مسائل التوفیر و الإدخار و مسائل الغنی و الفقر ..."[۱].

یعنی اقتصاد علمی است که پیرامون مسائل تولید، آبادانی، بهره‌وری، سود، خدمات، پس‌انداز، تمرکز مالی و مسائل غنی و فقر بحث می‌کند. تعریف یادشده به جز قسمت اخیر آن، تشابه نزدیکی با تعریف ارائه شده در کتاب *فرهنگ علوم اقتصادی* وجود دارد. همچنین این تعریف هماهنگ با تعریف علم اقتصاد در کتاب لغت‌نامه *آکسفورد* است. به‌گونه‌ای که در این لغت‌نامه علم اقتصاد به این ترتیب تعریف شده است:

" اقتصاد علمی است که دربارهٔ تولید، توزیع و مصرف کالاها بحث می‌کند..."[۲]

بنابراین به طورکلی می‌توان اذعان کرد که معانی لغوی و اصطلاحی موجود در مورد کلمه اقتصاد اغلب به‌گونه‌ای است که مسائل غیرمکانیزمی و غیرفنی اقتصاد در موضوعات اقتصادی نقشی ندارند و این امر نشان‌دهنده آن است که با توجه به تعریف ارائه شده در نظام سرمایه‌داری، به‌رغم آن‌که این علم یک علم رفتاری و انسانی است، با این‌حال مبانی ارزشی موجود در آن نادیده انگاشته شده و نظریه‌های اقتصادی فقط جنبهٔ مکانیکی به خود گرفته و از تحلیل واقعی و عمیق مسائل اقتصادی باز مانده است، در حالی که با امعان نظری اجمالی بر معانی به‌دست آمده از فرهنگ اسلامی، به خوبی خلاف این امر روشن است.

۴. اقتصاد تحققی و اقتصاد دستوری

مسئله تفکیک اقتصاد دستوری[۳] و اقتصاد تحققی[۴]، بیش از ۱۵۰ سال است که در محافل علمی متفکران اقتصادی مورد بحث و بررسی واقع شده است. بعضی از آنها، این دو موضوع را شاخه‌های یک علم می‌دانند، در حالی‌که عده دیگر اصطلاح علم دستوری[۵] را

---

۱. احمد الشرباصی، ۱۳۶۰، صفحه ۳۶-۷.

2. A. S. Hornby, p. 275.
3. Normative Economics
4. Positive Economics
5. Normative Science

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

یک مفهوم متناقض در واژه‌ها به حساب می‌آورند زیرا ایشان بنا به تعریف، ارزشها و مفاهیم ارزشی را غیرعلمی[1] می‌خوانند.

کلمه "پوزیتیو" تاکنون موارد استعمال بسیاری داشته است که برخی از آنها عبارت‌اند از: تحققی[2]، توصیفی[3]، توضیحی و تشریحی[4]، قابل پیش‌بینی[5]، غیرارزشی[6]، عملی[7]، قابل بررسی و آزمایش[8]، قابل مشاهده[9]، غیرفرضی و ذهنی[10]، غیرمتافیزیک[11]، قابل ارزیابی و سنجش[12] و امر مسلم و غیرشرطی[13]. به این ترتیب علم اقتصاد پوزیتیو (تحققی) دارای ویژگیهایی است که گاه عبارت‌اند از: غیرارادی و جبری بودن قضایای اثبات شده، احتمالی بودن صحت نظریه‌ها، مبتنی بودن بر واقعیات قابل درک، دور بودن از تفکر متافیزیکی و سببها و لوازم بعیده مسائل، غیراخلاقی و غیرسیاسی بودن مسائل این علم، داشتن جنبه‌های توصیفی به جای جنبه‌های توصیه‌ای و دستوری و موارد دیگری نظیر سازنده بودن، قابل اثبات بودن و اطمینان‌آوری.

معانی که برای کلمه "نرمتیو" در نظر گرفته و استفاده شده پیرامون این موارد است: قانونی و مجاز[14]، ارزشیابی کردن[15]، اخلاقی[16]، ابزاری[17]، تشویقی[18]، تجویزی[19]، قواعد ارزشی و معیارهای استاندارد[20]، غیرقابل رؤیت و مشاهده[21]، غیرمطمئن[22]، غیرقابل آزمون و ارزیابی[23]، ارزشی و فرمانی[24]، مشورتی. ویژگیهایی که بیشتر برای مباحث *نرمتیو و دستوری* اقتصادی در نظر می‌گیرند، به طور کلی در مقابل علم به اصطلاح *تحققی و پوزیتیو* است و در معنای عام، برای احکام اخلاقی و قضاوتهای ارزشی به کار برده می‌شود. از ویژگیهای احکام ارزشی این است که لزوماً به صورت قضیه‌ای که بتوان حکم

1. Non-Scientific
2. Positive
3. Descriptive
4. Explanatory
5. Predicatable
6. Without Norms
7. Factual
8. Testable
9. Observable
10. Non- Hypothetical
11. Non- Observable
12. Non-Testable
13. Non- Metaphysical
14. Vertiable
15. Unconditional
16. Legal
17. Value Judgments
18. Spiritual
19. Instrumental
20. Aplication
21. Prescriptive
22. Establishing Norms and Standards
23. Uncertain
24. Normative Recommantion

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

صحت و سقم را برای آن صادر کرد (مانند احکام تحققی) نیست، بلکه ممکن است به صورت احکام انشائی و دستوری آمده باشد. البته گاه احکامی که جنبهٔ ابزاری داشته و جامعه را به سمت اهداف خاصی حرکت و جهت می‌دهد، جنبهٔ تجربی داشته و به آنها بایدهای تجربی نیز می‌گویند.

آنچه موجب زمینه پیدایش "روشهای تحققی علم اقتصاد مدرن" و پیش از آن موجب تفکیک اقتصاد تحققی و اقتصاد دستوری شد، نظرات گروهی از دانشمندان و فیلسوفان قرن بیستم بود که اقتصاد وعلوم اجتماعی را در مقایسه با علوم تجربی و طبیعی مورد سنجش قرار دادند، تا جایی که اقتصاددانان کوشیدند تا حد ممکن تمامی ویژگیهای این دسته از علوم که موضوعات آنها ماهیتی جبری و مکانیسمی دارد بر علم اقتصاد تسری دهند و با پذیرش اصطلاح "روشهای تحققی علم اقتصاد" اصالت را به واقع و عینیت بخشیده و به طور روزافزون بر استحکام و انسجام این علم بیفزایند؛ غافل از آن که با به‌کارگیری روشهای شناختی که در موضوعات و مسائل مادی و جبری، کارایی و ماهیت غیرارزشی دارند، در موضوعات و مسائل و مفاهیم علمی که بر اساس معانی ارزشی انسانی تکوین می‌یابند، نتایج مطلوبی به همراه نخواهند داشت. این امر نه تنها انسجام و استحکامی برای علم اقتصاد در بر نداشت، بلکه مسیری دقیقاً انحرافی پیش روی این علم انسانی قرار داد، تا جایی که در قرن حاضر به ویژه در سالهای اخیر نتایج نامطلوب این علم غیرانسانی شدهٔ اقتصاد کاملاً نمایان است و به جای آن که فرهنگ جوامع اساس حرکت اقتصادی و شیوه عملکرد رفتارهای فردی و اجتماعی در مسائل اقتصادی باشد، اقتصاد بی‌روح، مکانیکی و مادی حاکم بر جوامع مادی غرب، مبانی ارزشی را در سراسر جهان تحت الشعاع قرار داده و انسانیت انسان را خدشه‌دار کرده است. در نتیجه، تلاش و کوشش اقتصاددانان غرب همواره و همیشه توأم با موفقیت نبوده و مشکلات نظری و روش‌شناختی بسیاری که اغلب حاصل از ماهیت ارزشی نظریه‌های اقتصادی و موضوعات آن بوده، برای آنها به وجود آمده است.

اقتصاد علمی است رفتاری و رفتار انسان نیز حاصل انتخاب و براساس ارادهٔ انسان است. بنابراین تعریف علم اقتصاد در صورتی منطبق با ماهیت رفتار اقتصادی انسان است که به‌خوبی بتواند علل و انگیزه‌ها و نیز انتخابهای وی را تفسیر کند و از آن‌جا که سه عامل

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

اساسی انگیزه‌ها و ترجیحات ارزشی، دانش و اطلاعات اقتصادی و تواناییهای انسانی در شکل‌گیری و سامان‌دهی رفتار اقتصادی فرد و جامعه تأثیر مستقیمی دارد، بنابراین محدود کردن تعریف و ابعاد و ویژگیهای علم اقتصاد به صورت ظاهری در رفتارهای فردی و اجتماعی و بی‌توجهی به معانی و مقاصد آنها، همگی خلأ عظیمی را در مطالعات و شناخت اقتصادی ایجاد کرده و زمینه‌ساز بحران در زمینه‌های معرفتی علم اقتصاد شده است.

جان نویل کینز اولین اقتصاددان معروفی است که در اوایل قرن بیستم، مسئله تفکیک اقتصاد تحققی و دستوری را به صراحت اعلام کرد. وی برای اقتصاد سیاسی سه زمینه و قلمرو اساسی را در نظر گرفت، قانونمندی‌های اقتصادی[1]، ایده‌آلهای اقتصادی[2]، دستورالعملهای اقتصادی[3]. وی بررسی قانونمندی‌های اقتصادی را وظیفهٔ اصلی علم اقتصاد سیاسی[4] دانسته و قلمرو دوم و سوم یعنی ایده‌آلها و دستورالعملهای اقتصادی را به ترتیب وظیفهٔ اخلاقیات اقتصاد سیاسی[5] و هنر اقتصاد سیاسی[6] در نظرگرفته است و به این ترتیب مسئله تفکیک اساسی میان اقتصاد تحققی و اقتصاد اخلاقی واجب و ضروری شناخته شد و زمینه کمّی شدن مباحث اقتصادی و در نهایت پیدایش اقتصاد ریاضی را فراهم آورد. جان نویل کینز در این زمینه اظهار می‌دارد:

"دسترسی نداشتن به گزاره‌های عددی دقیق نمی‌تواند دلیل محکمی برای نپذیرفتن روشهای ریاضی باشد."[7]

و در جای دیگر اظهار می‌کند:

"از آنجا که اقتصاد سیاسی ضرورتاً با روابط و ارتباطات کمی سر و کار دارد، طبیعی است که با علائم ریاضی سر وکار خواهد داشت."[8]

1. Economic Uniformities
2. Economic Ideals
3. Economic Precepts
4. Science of Political Economy
5. Ethics of Political Economy
6. Art of Political Economy
7. J. N. Kenynes, 1955, p. 257.
8. *Ibid*, p. 253.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

با ملاحظه روند یادشده به خوبی می‌توان دریافت که چگونه مباحث مربوط به علم اقتصاد، محدود به مباحث تحققی اقتصادی شد و فقط جنبه‌های کمی آن مورد توجه قرار گرفت، تا این که اقتصاد سر از ریاضیات محض درآورد. همین طور حوزهٔ مباحث اخلاقی و ارزشی از میدان مباحث اقتصادی حذف شد و چنین وانمود شد که علم اقتصاد از مکتب اقتصادی جداست. به این ترتیب حوزه و قلمرو شناخت و تجزیه و تحلیل پدیده‌های رفتاری اقتصاد محدود به ابعاد تجربی و کمی آن شده و عملاً حقایق واقعی و اصیل رفتار اقتصادی از محدوده علم اقتصاد متعارف جدا شد.

از این‌رو به خوبی روشن است که چرا معنای لغوی و اصطلاحی علم اقتصاد دارای چنین ابعاد مفهومی بوده و به‌طور کلی چرا درک از مفهوم اقتصاد این گونه شده است. در ابتدای قرن بیستم پیام روشن و مستقیم اقدام جان‌نویل کینز، مادی کردن شناخت اقتصادی بود و به‌طور مستقیم جهت‌گیری تحلیلها به سمتی رفت که شناخت ناقصی از رفتار و عملکرد اقتصادی در صفحه ذهن اقتصاددانان به‌وجود آید. در پایان قرن بیستم همه چیز در حوزهٔ مباحث اقتصادی ابهام‌آمیز شده و انبوهی از مجهولات و معضلات اقتصادی فرا راه اقتصاددانان و به ویژه اقتصاددانان مسلمان قرار گرفته است.

۵. تعاریف اصطلاحی علم اقتصاد مدرن

منظور از اقتصاد مدرن، اقتصادی است که بر اساس روشهای تحققی و نوین قرن بیستم به دست آمده باشد، زیرا امروزه معیار علمی بودن یا نبودن یک دانش، روش تجربی است که معرفت بر اساس آن به‌دست آمده است و در این صورت علم اقتصاد و تعاریف آن بر اساس هدف یا موضوع دانش، تکوین نمی‌یابد بلکه ملاک آن تجربه‌گرایی نوین است. علم اقتصاد کنونی با عنوان اقتصاد نئوکلاسیک که همان اقتصاد سرمایه‌داری نوین است، مباحث و موضوعات اقتصادی را فقط مطالعهٔ مسائل مادی و مستقل از روابط انسانی، مورد بررسی قرار می‌دهد و اقتصاد را توزیع حد مطلوب منابع کمیاب یا به زبان ریاضی به صورت حداکثر کردن یک تابع تحت شرایط معین بین متغیرها بیان می‌کند، علاوه بر این که بدون هیچ ضابطهٔ دقیقی آن را به دو قسمت "میکرو"[1] (مطالعه اقتصاد واحدهای

1. Micro-Economics

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

جزئی) و "ماکرو"[1] (مطالعه اقتصاد در سطح کل) تقسیم کرده و این اتفاق عظیم به دنبال تفکیک رسمی اقتصاد تحققی و دستوری بوده است.

در مقابل این دیدگاه حاکم، دیدگاههای دیگری در میان علمای اقتصاد یافت می‌شوند که اعتقادی به روشهای نوگرایانه و مدرنیزم علم اقتصاد ندارند و انتقادهای جدی نسبت به آنها وارد می‌کنند. این اتفاق در نگرش به حوزهٔ معرفتی علم اقتصاد، در تمامی قرن بیستم همچنان ادامه داشته و این امر به خوبی در آثار ارائه شده اقتصاددانان بزرگ این قرن و نیز تعاریف ارائه شده نمایان است که ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱-۵. کارل منگر و علم اقتصاد

کارل منگر[2] اقتصاددان بزرگ مکتب اقتصادی اطریش و بنیان‌گذار مکتب مارژینالیسم[3] (نئوکلاسیک) در سال ۱۸۷۱ کتاب معروف خود به نام *اصول اساسی علم اقتصاد*[4] را منتشر و با این کتاب مکتب جدید خود را ارائه کرد.

این مکتب در اصل بین اقتصاد و سایر مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خط فاصل جدی را قرار می‌دهد و همواره در تحلیلهای اقتصادی به‌دنبال موضوعات ساده‌تر، روشن‌تر و منسجم‌تر است تا مسائل مهم‌تر و پیچیده‌تر اقتصادی. بر این اساس مفاهیم مطلوبیت و مطلوبیت نهایی[5] مبدأ نظریه‌ها و مدلهای اقتصادی و تمامی تعاریف اقتصادی می‌شود. اصول پایه و مشترک این مکتب عبارت‌اند از:

الف- نفع شخصی و به دست آوردن حداکثر رضایت همراه با حداقل کوشش: اگر اقتصاددان بخواهد کار علمی انجام دهد، باید انگیزه مسلط را که نفع شخصی است مورد توجه قرار دهد زیرا نمی‌توان تمامی انگیزه‌های روانشناسی انسانی را مد نظر داشت.

ب- رابطه تأثیر متقابل پدیده‌ها: منظور این است که همیشه رابطه علیت به‌صورت یکطرفه نیست و روابط موجود بین پدیده‌های اقتصادی روابط تابعی نیستند و هر کدام، هم علت و هم معلول دیگری هستند.

---

1. Macro-Economics
2. Karl Menger (1840-1921)
3. Marginalism
4. *Principles of Economics*
5. Marginal Utility

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

ج- نظریه جدید مطلوبیت نهایی: بر طبق این نظریه ارزش کالاها بستگی به یک عنصر عینی از جانب تولیدکننده نظیر هزینه تولید و کار ندارد بلکه به یک عنصر ذهنی از جانب مصرف‌کننده یعنی مطلوبیت آن کالاها مربوط است.[۱]

کارل منگر در مورد روش علمی اقتصادی چنین بیان می‌کند:

"... کاهش پیچیدگی رفتار اقتصادی به عناصر ساده‌ای که قابل مشاهدهٔ دقیق باشند و بتوان به وسیلهٔ این عناصر، اندازه‌گیری مناسبی، مطابق با ماهیت پدیده به دست آورد و نیز به دنبال آن بررسی روشی که به کمک آن بتوان پدیده اقتصادی پیچیده را مطابق با اصول تعریف شده (اصول موضوعه) از عناصر سادهٔ اولیه به تدریج به‌دست آورد، در حیطهٔ بحث ماست..."[۲].

همچنین منگر حیطهٔ بحث مسائل و پدیده‌های اقتصادی را فراتر از مسئله اختیار و آزادی انسان در رفتار اقتصادی می‌داند و معتقد است که این امر هیچ مشکلی را برای محدودهٔ مباحث اقتصادی و روش علمی آن ایجاد نمی‌کند:

"... عده‌ای که وجود قوانین رفتار اقتصادی را به دلیل اختیار (خواست آزاد)[۳]، غیرممکن می‌دانند... این مسئله به انکار علم اقتصاد در جایگاه آن به عنوان یک "علم دقیق"[۴] منتهی می‌شود... "[۵].

و یا در جای دیگر می‌گوید:

"... نظریه اقتصادی مرتبط با فعالیتهای عملی افراد اقتصادی است، دقیقاً به نحوی که شیمی مرتبط با اعمال یک شیمیدان عمل‌گراست... . توجه به آزادی خواستهای انسانی ممکن است (به‌عنوان یک موضوع با قابلیت پیش‌بینی کامل نسبت به فعالیت اقتصادی) قانونمند باشد ولی در عین حال این امر نمی‌تواند قوانین تعریف شده پدیده‌ای که نتایج فعالیت اقتصادی افراد را تفسیر می‌کند و به طور کامل مستقل از خواستهای آزاد انسانی نیست،

---

۱. محمد حسین تمدن، ۱۳۶۵، صفحه ۸۵.

2. K. Menger, 1981, pp. 7-46.
3. Free Will
4. Exact Science
5. *Ibid*, p. 48.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

مورد انکار قرار دهد. به این ترتیب آنچه مورد بحث ما در اقتصاد است، یک چنین پدیده‌ای است"[1].

کارل منگر به طور مشخص‌تر مباحث علم اقتصاد را در مقایسه با علم شیمی قرار داده و موضع‌گیری نهایی خود را در مورد نظریه اقتصادی چنین به تصویر می‌کشد:

"... موارد بسیار و سؤالات زیادی در مباحث اقتصادی وجود دارند که نظیر قوانین مکانیزمی علم شیمی، مستقل از خواست و اراده شیمیدان عمل کننده است، مواردی نظیر اینکه با وجود چه شرایطی رخدادی سودمند[2] واقع می‌شود؟ با چه شرایطی آن چیز سودمند می‌تواند یک کالا واقع شود؟ و با وجود چه شرایطی آن یک کالای اقتصادی[3] خواهد بود؟ و...[4] "

بنابراین:

"نظریه اقتصادی با قواعد عملی[5] فعالیتهای اقتصادی سرو کار ندارد، بلکه مربوط است به شرایطی که توسط آن افراد فعالیتهای مناسب خود را به منظور تأمین نیازمندیهایشان انجام می‌دهند"[6].

این دیدگاه مقایسه‌ای منگر در مورد علم اقتصاد و شیمی و توجیه علمی بودن موضوعات اقتصادی و مستقل بودن از عنصر اختیار و اراده انسانی، به عنوان یک عنصر برهم‌زننده دقتهای ذهنی این علم چند نکته اساسی را مطرح می‌کند: از یک‌سو در حوزهٔ بررسیهای اقتصادی و نظریه‌های اقتصادی، شرایط و فضای شکل‌گیری رفتار اقتصادی افراد در نظر گرفته نمی‌شود که لازمه چنین امری وجود یک نگرش نظام‌مند و سیستمی به موضوعات و پدیده‌های اقتصادی است. در حالی‌که از سوی دیگر محور بحث مسائل اقتصادی ملاحظه نفع شخصی فرد و عمل اقتصادی وی به منظور تأمین نیازمندیهای مادی است که این امر نیازمند یک نگرش فردی به اقتصاد و روش اقتصادی است.

1. *Ibid*, pp. 9-48.
2. Useful
3. Economic Commodity
4. *Ibid*, p. 48.
5. Empirical Law
6. *Ibid*, p. 48.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

با توجه به این مقایسه نخست، تحلیل‌های مکانیستی در علم شیمی مربوط به فعل و انفعالات خود عناصر و مواد است و نه شرایطی که آن عناصر، تحت آن شرایط عمل می‌کنند یا دست کم مجموع هر دو است و دوم، در علم شیمی، تغییر و تحول شرایط و نیز تأثیر و تأثر شرایط و عناصر، دارای قانونمندی جبری و دقیقی است که این هر دو در علم اقتصاد وجود ندارد و سوم، در مباحث اقتصادی خود افراد در ایجاد شرایط و فضای اجتماعی نقش مستقیم و فعالی دارند ولی در علم شیمی عناصر عمل کننده تأثیری در دگرگونی شرایط ندارند.

۲-۵. میلتون فریدمن و علم اقتصاد

میلتون فریدمن[1] در سال ۱۹۷۶ موفق به اخذ جایزه نوبل شد. ایدئولوژی وی لیبرالیسم و روش‌شناسی وی معروف به "اقتصاد تحققی" است.

از نظر فریدمن "اقتصاد تحققی" در اصل از هرگونه قضاوت ارزشی یا ویژگی اخلاقی به خصوصی مبراست و هیچ گونه بستگی بدان ندارد. اقتصاد تحققی سرو کارش با جملاتی است نظیر چه هست؟" نه جملاتی مانند "چه باید کرد؟"[2] و وظیفهٔ اقتصاد تحققی عبارت است از ایجاد یک سیستم از عمومیتهایی که قادر است پیش‌بینی‌های صحیحی را دربارهٔ نتایج هر تغییری در شرایط ارائه دهد.[3]

به این ترتیب فریدمن علم اقتصاد را به‌عنوان یک علم تحققی و تجربی محض چنین تعریف می‌کند:

"علم اقتصاد تحققی عبارت است از یک مجموعه از عمومیت‌های پذیرفته شده عینی و عملی دربارهٔ پدیده‌ها که بتواند با توجه به نتایج تغییرات شرایط، نسبت به آن پدیده پیش‌بینی کند"[4].

و در مورد ارزیابی علم تحققی یا اثباتی[5] معتقد است:

1. Milton Fridman (1912)
2. What is?", "What ought to be?
3. M. Friedman, 1953, p. 4.
4. *Ibid*, p. 39.
5. Positive Science.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

"... این امر از طریق دقت در محتوی و نیز هماهنگی و تأیید پیش‌بینی‌های به‌دست آمده با شواهد تجربی روشن می‌شود ..."[1].

با توجه به نظریات میلتون فریدمن در مورد علم و نظریه سه نکته قابل توجه را می‌توان دریافت:

الف- مسئله پیش‌بینی نسبت به شرایط آینده یک پدیده، به طوری که تمامی هویت و ارزش نظریه به ارائه پیش‌بینی‌های عینی و عملی است که از کارایی بالایی برخوردار بوده باشد:

ب- مسئله هماهنگی پیش‌بینی‌ها با شواهد تجربی و عینی که این امر در واقع معیار علمی بودن یک نظریه را نشان خواهد داد،

ج- از دیدگاه میلتون فریدمن نظریه‌های علوم اجتماعی مانند سایر علوم طبیعی و فیزیکی، ضرورتاً "عینی" هستند.

علم اقتصاد، همواره با دو مسئله اساسی سروکار داشته است: اول، روابط درونی میان انسانها و دوم، محقق اقتصادی همواره خودش جزئی از تحقیق محسوب می‌شود و نقش بازیگری در تحلیلها را دارد.

فریدمن این دو مسئله را برای علم اقتصاد جدی نمی‌داند و معتقد است که این امر تفاوت اساسی میان علم فیزیک و علم اقتصاد را موجب نمی‌شود.[2] این ادعای فریدمن از نکات قابل تأمل است زیرا اگر اختلاف این دو دسته از علوم حاصل از روابط درونی میان انسانها و بازیگری اقتصاددان در تحقیق و تحلیل خود باشد، پذیرفتن این که این تفاوت اساسی نباشد بسیار مشکل است، زیرا:

اول اینکه در اقتصاد مسئله موضوعیت تفکر اقتصادی اقتصاددان از آنجا حاصل می‌شود که وی یک انسان بوده و می‌خواهد به تفسیر و تحلیل رفتارهای اقتصادی سایر انسانها بپردازد و چون این تفسیر متأثر از شناخت و درک وی نسبت به شخصیت و ماهیت انسان است، به سهولت می‌توان به نقش ادراکات اعتقادی در کیفیت تحلیلهای ارائه شده توجه کرد.

1. *Ibid*, p. 4.
2. *Ibid*, p. 4.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

دوم، از آنجا که موضوع و متعلق علم اقتصاد با علم فیزیک متفاوت است و رفتار و روابط اقتصادی میان انسانها متأثر از اراده و اختیار وی است، به خوبی می‌توان به نقش و تأثیر اعتقادات و ادراکات در تکوین رفتار اقتصادی و کیفیت آن توجه کرد.

بنابراین تغییر فرهنگها و ادراکات اعتقادی- اجتماعی در جوامع مختلف موجب می‌شود که هم تفسیر و تبیین از یک رفتار و پدیده اقتصادی تغییر جدی کند و تفسیر چندگانه‌ای از رفتار یک پدیده به دست آید و هم در مرتبه دیگر، خود رفتار اقتصادی با توجه به هدف، مقاصد و انگیزه‌های آن، در میان افراد آن جامعه تغییر کرده و روابط درونی اقتصادی مردم به شکل دیگری تنظیم و برقرار شود. به این ترتیب تفاوت عظیم میان علم فیزیک و اقتصاد روشن می‌شود زیرا در علم فیزیک، فیزیکدان فقط به تبیین روابط مادی و مکانیزمی حاکم بر رفتار فیزیکی آن پدیده می‌پردازد و ادراکات اجتماعی و شناخت انسانی نسبت به موضوع، تأثیری در تحلیل و کیفیت آن نخواهد داشت.

۳-۵. پل ساموئلسن و علم اقتصاد

پل ساموئلسن[1] اقتصاددان معروف آمریکایی و استاد مؤسسه فن‌آوری ماساچوست در سال ۱۹۷۰، به‌دلیل بنیان‌گذاری تحلیل‌های عمومی و بالا بردن سطح روش‌شناسانه علم اقتصاد به وسیلهٔ ریاضیات، جایزه نوبل را از آن خود کرد.

ساموئلسن معتقد است ارائه یک تعریف جامع و مانع از علم اقتصاد کاری مشکل است و هر کدام از تعاریفی که تاکنون دربارهٔ این علم ارائه شده ناقص و غیردقیق بوده‌اند. با این حال وی در یک توصیف مقدماتی از علم اقتصاد بیان می‌دارد:

"علم اقتصاد عبارت است از بررسی روشهایی که بشر به کمک پول یا بدون آن برای بهره‌برداری از منابع کمیاب به‌منظور تولید کالاها و خدمات طی زمان و توزیع کالاها و خدمات میان افراد و گروههای جامعه به‌دلیل مصرف حال و آینده برمی‌گزیند[2]".

1. Paul A. Samuelson (1915)
2. P. Samuelson, 1973, p. 3.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

وی معتقد است که علم اقتصاد یا اقتصاد سیاسی با بسیاری از علوم دیگر هم‌مرز است و جامعه‌شناسی[1]، علم سیاست،[2]روانشناسی[3]و مردم شناسی[4] همه از علوم اجتماعی هستند که از نظر موضوعی با مسائل علم اقتصاد در ارتباط هستند. وی همچنین بررسی‌های تاریخی را برای علم اقتصاد ضروری می‌داند و در مورد کاربرد ریاضیات در اقتصاد، مهم‌ترین موارد استعمال آن را آمار ریاضی و حساب احتمالات می‌داند.[5]

ساموئلسن برای علم اقتصاد، دو نقش اساسی را در نظر می‌گیرد:

- توصیف، تحلیل، توجیه و مرتبط ساختن نوسانهای درآمد ملی با توجه به تورم قیمتها و نیز بیکاری حاصل از رکود بازار،
- مطالعه و بررسی اصول اقتصادی که بتواند کیفیت بالا نگه داشتن سطح تولید و رفاه عمومی را نشان دهد[6].

وی معتقد است که روش تحقیق نظریه اقتصادی به‌ترتیبی است که ابتدا باید انبوه عظیم اطلاعات و آمار به‌دست آمده، منفصل از یکدیگر را ساده کرده و به هم مرتبط کنیم و برای این امر لازم است به جستجوی مفاهیم کلی و انتزاعی رفته و فرضها و مبانی ساده را به دست آورده سپس از این طریق انبوه اطلاعات خود را به یکدیگر مربوط کنیم. در نتیجه هر گونه نظریه‌ای چه در علوم اجتماعی و چه در علوم طبیعی و زیست‌شناسی، ناچار است واقعیت را ساده کرده و حقایق را به شکلی غیر از شکل واقعی در نظر بگیرد.[7]

ساموئلسن معتقد است که علم اقتصاد با تمام ویژگیهای مثبتی که دارد ولی دچار مشکلات نظری عدیده‌ای هم است که گاه عبارت‌اند از:

- پیچیدگی علوم اجتماعی و پدیده اجتماعی،
- نبودِ کنترل‌پذیری آزمونها،
- موضوع بودن انسان،

1. Sociology
2. Political Science
3. Psychology
4. Anthropology
5. P. Samuelson, 1973, p. 6.
6. *Ibid*, p. 7.
7. *Ibid*, pp. 8-9.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

- بازیگری ذهن و کلمات،
- قوانین احتمالی و غیردقیق[۱]

ساموئلسن در روش‌شناسی توصیف گرایی[۲] خود معتقد است که نظریه‌ها فقط جنبهٔ توصیفی[۳] از عینیت را دارند و نه جنبهٔ توضیحی[۴] و توضیح صرفاً عنوانی است برای توصیف بهتر[۵] و نه یک امری که خصوصیت توصیف را از دست بدهد[۶]. از نظر وی نظریه عبارت است از:

"... نوعی توصیف تجربه عینی که به صورت یک تصویر ساده شده از واقعیات عینی - تجربی است و علم و دانش، عبارت است از مجموعه‌ای از گزارشهای عینی و مشاهده‌ای. از این رو آن دسته از نظریه‌هایی که قابلیت بیان به صورت زبان مشاهده‌ای[۷] را دارند، بر آن دسته که این توانایی را ندارند، ارجح‌اند..."[۸]

ساموئلسن مسئله برابری منطقی[۹] میان نظریه[۱۰]، فروض[۱۱] و نتایج[۱۲] آن را به عنوان یک هدف نظری جدی تلقی می‌کند و از نظر وی تا زمانی که یک نظریه دارای برابری با عبارات مشاهده شده[۱۳] نباشد، فقط به‌عنوان یک تخمین[۱۴] محسوب می‌شود.[۱۵]

مهم‌ترین انتقادی که بر روش‌شناسی ساموئلسن وارد شده، بر محور دیدگاه توصیف‌گرانه وی بوده است. استانلی وانگ[۱۶] یکی از منتقدین در این زمینه اظهار می‌دارد:

---

1. *Ibid*, pp. 7-10.
2. Descritivism
3. Description
4. Explanatory
5. Better Pescription
6. Paul Samuelson, 1965, p. 103.
7. Objective-Language
8. Paul Samuelson, 1952, p. 61, 1963, p. 236, 196SA, p. 1171.
9. Logical Equivalency
10. Theory
11. Assumptions
12. Consequences
13. Objective Statements
14. Approximation
15. S. Wong, 1973, p. 319.
16. Stanely Wong

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

"اول اینکه نظریه‌ها توصیف صرف نیستند و توضیحات هم توصیفی بهتر نیستند و دوم، برابری منطقی ساموئلسن ادعایی ضعیف است[1]".

به هر حال آنچه مسلم است در حوزهٔ روشهای تحققی علم اقتصاد ساموئلسن نیز مانند فریدمن، تأکید بیش از حدی بر "هست‌های اقتصادی" یا "حقایق عینی" دارد و به شدت می‌کوشد، تا حوزهٔ معرفتی علم اقتصاد را از مباحث ارزشی و اخلاقی به هر نحوی باشد دور کند. این امر را می‌توان به خوبی از لابلای روشهای ارائه شده در مسیر تکوین نظریه اقتصادی از دیدگاه این دو دانشمند به دست آورد و با وجود اینکه هر دو به مشکلات نظری علم اقتصاد که حاصل از پیچیدگی پدیده اجتماعی هستند، مانند وجود عنصر اختیار بر آزادی رفتاری، بازیگری ذهن محقق، نبودِ کنترل‌پذیری آزمونها و سایر مسائل اشاره می‌کنند ولی این مسائل را جدی تلقی نکرده و به راحتی از کنار آنها می‌گذرند زیرا این امور، تمامی مسیرهایی هستند که اهمیت مسئله ارزشها و نیز حضور مبانی ارزشی را در نظریات اقتصاددانان روشن می‌کنند.

۴-۵. مک‌لاسکی و علم اقتصاد

دونالد مک لاسکی[2] با خطابی دانستن شیوه علم اقتصاد[3]، در واقع نظریهٔ مبارزه طلبانه‌ای را علیه روشهای علمی ارائه شده در اقتصاد که وی آنها را روشهای نوگرایی[4] می‌نامد طرح کرده است. وی روشهای نوگرایانه را عوامل محدود کننده‌ای برای علم دانسته و معتقد است که هیچ کدام از دانشمندان اقتصادی در عمل از آنها پیروی نمی‌کنند و فقط از آنها برای تأیید علمی بودن استفاده می‌کنند.

مک لاسکی از وجود استعارات و مفاهیم کنایی[5] در اقتصاد خبر می‌دهد و معتقد است که خطابه غیرصریح در تفکر و زبان نقش مهمی را داشته و ما فقط به آنچه ما را متقاعد می‌کند، اعتقاد داریم و براساس آن عمل می‌کنیم.

1. *Ibid*, pp. 316-317.
2. Donald McCloskey
3. The Rhetoric of Economics
4. Modernism
5. Metaphors

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

مک لاسکی معتقد است که در اقتصاد، روش ابطال، نمی‌تواند متقاعدکننده باشد.[۱] در اقتصاد امکان پیش‌بینی واقعی بسیار کم است[۲] در اقتصاد پیش از انجام آزمونهای تجربی، نتایج از پیش تعیین شده است. مک لاسکی در انتقاد به نوگرایی اظهار می‌دارد:

"نوگرایی از یک طرف شناختی را وعده می‌دهد که از شک، ماوراءالطبیعه، اخلاق و باورهای شخصی اقتصاددان مصون بماند و از طرف دیگر آنچه را که با عنوان روش علمی می‌نامد، حاصل از اخلاق و باورهای شخصی دانشمند است"[۳].

مک لاسکی شیوه خطابی را روش واقعی علم اقتصاد می‌داند و معتقد است که:

"خطابه عبارت است از گفتگویی منضبط[۴]، همین‌طور کشف آنچه انسان معتقد است که باید به آن اعتقاد داشته باشد و نه آنچه از نظر روشهای تجریدی واقعیت به شمار می‌آید... خطابه به معنای کشاندن دیگری به سمت یک پیش فرض نیست بلکه تلاشی است برای جستجوی متقابل فکر و اندیشه از راه گفتگو و مباحثه"[۵].

ویژگیهایی که وی برای شیوه خطابی بر می‌شمارد، عبارت‌اند از:

الف- استعاری (متافری) بودن زبان اقتصاد،[۶]

ب- استعاری بودن تفکر اقتصادی از طریق تعیین چارچوب تعبیری و تفسیری در این علم.[۷]

وی در این زمینه اظهار می‌دارد:

"شاید اندیشیدن به صورت استعاری صورت پذیرد و حذف استعارات به معنای حذف تفکر باشد."[۸]

مک لاسکی معتقد است که جایگزینی روش مدرنیزم با شیوه خطابی به آن معنی نیست که ما یک امر غیرمنطقی را برگزیده‌ایم بلکه برعکس، به معنای ترک روش غیرمنطقی است. وی در توضیح این ادعا اظهار می‌دارد:

---

1. Falsitication is not cogent
2. Prediction is imposible in economics
3. McClosky, 1983, p. 488.
4. Rhetoric is disciplined conversation
5. *Ibid*, p. 482.
6. Economic language is heavily metaphorical
7. *Ibid*, p. 503.
8. *Ibid*, p. 503.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

"براساس روش‌شناسی مدرنیزم وظیفهٔ دانشمند این نیست که تصمیم بگیرد آیا موضوعات، مناسب فهم جهان و تغییر آن هستند یا خیر، بلکه وظیفهٔ او این است که موضوعات را دسته‌بندی کرده و بر اساس محورهای معلوم، آنها را در یک گروه علمی یا نیمه علمی قرار دهد ..."[1].

وی دلیلی برای این تلاش دانشمندان نمی‌داند و معتقد است که مسئله علمی بودن یا نبودن ارتباطی به اعتقاد نسبت به آن امر ندارد و چه بسا قضیه یا موضوعی یافت شود که در حوزهٔ " ذهن" بوده ولی در عین حال بسیار متقاعد کننده‌تر از بیان یک موضوع عینی به ظاهر علمی باشد. بنابراین از نظر مک لاسکی کشف اعتماد و اعتقاد نسبت به یک امر به تفکر دربارهٔ آن بستگی دارد نه به حیطه واژه‌ای و لغوی آن[2].

بالاخره مک لاسکی در دفاع نهایی خود از منطقی بودن شیوه خطابی اظهار می‌دارد:

" اعتقاد و عمل ما براساس آن چیزی است که ما را متقاعد کند، نه اکثریت خاصی را . و تلاش برای آن که ما از استدلالات مطمئن و حازم خود دست برداریم، به آن معنا است که ما اجازه دهیم "اپیستمولوژی" اعتقادات منطقی ما را محدود و محصور کند..."[3].

۵-۵. دایک[4] و علم اقتصاد

سی دایک، نویسنده و اقتصاددان آمریکایی، در یک موضع اقتصادی از این زاویه به علم اقتصاد نگاه می‌کند که این علم مالامال از مفاهیم انتزاعی و مجرد ذهنی است که به دلیل بی‌توجهی اقتصاددانان به پیامدهای ماهیت انتزاعی علم اقتصاد، مشکلات عدیده‌ای در روند تکاملی این علم به وجود آمده است.[5]

یکی از انتقادهای اساسی دایک پیرامون مقایسهٔ تقلیدی و تطبیقی علم اقتصاد با علوم طبیعی است. به طور مثال وی این امر را که قوانین اقتصاد نیز می‌بایست مانند قوانین

1. *Ibid*, p. 509.
2. *Ibid*, p. 511.
3. *Ibid*, p. 512.
4. C. Dyke

۵. سیدمهدی زریباف، ۱۳۶۹، صفحه ۳۳۴.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

ترمودینامیک مسلم، قطعی در نظر گرفت، نمی‌پذیرد و معتقد است تحقق چنین امری در اقتصاد، مسائل جدی ایجاد می‌کند زیرا کیفیت و نوع محدودیتی که در نظریه‌های اقتصادی ظاهر می‌شود، اغلب به صورت محدودیتهای خود اجباری[1] هستند.[2]

مسئله دیگر در مورد مقایسه میان علوم طبیعی با اقتصاد، جایگاه و نقش انسان است. در علم شیمی نقش ما فقط تماشاگری سازو کارها و ترکیبات جبری است و آرزو و اراده ما نقشی در طبیعت وجودی و تکوین عناصر شیمیایی ندارد، در حالی که در اقتصاد "این ما هستیم که شرایط اقتصادی خاصی را خلق می‌کنیم"[3]. در شیمی برای شناخت عناصر و ترکیبات در روابط شیمیایی نیازی به دانستن اهداف و مقاصد بشری نیست اما در اقتصاد وضع کاملاً برعکس بوده و به قول دایک:

"... این ارزشهای انسانی هستند که به موضوعات اقتصادی معنا و مفهوم می‌بخشند و در عینیت به آنها هستی می‌دهند..."[4].

ادعای مهم دیگری که دایک بر آن تأکید دارد این است که:

"تمامی موضوعات اقتصادی به صورت انتزاعی هستند و هر آنچه در اقتصاد به عنوان یک تولید است، چیزی بیش از یک انتزاع نیست...."[5].

از نظر دایک انسان تنها موضوعی است که غیر انتزاعی بوده و خارج از حوزهٔ اقتصاد است، "ولی می‌بینیم که اقتصاد باز هم دربارهٔ ما فقط به عنوان یک مفهوم انتزاعی برخورد می‌کند و ما بارها در نظریه‌های اقتصادی مفهوم انسان عقلایی را ملاحظه کرده‌ایم"[6].

به طور کلی بر اساس نظریه بازار، ما فقط می‌توانیم نقش یک خریدار، فروشنده، تولیدکننده یا مصرف‌کننده را داشته باشیم و این مفاهیم در واقع تعیین کننده کل فعالیتهای

1. Self Imposed Constraints
2. C. Dyke, 1981, p. 130.
3. *Ibid*, p. 136.
4. *Ibid*, p. 137.
5. *Ibid*, p. 138.
6. *Ibid*

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

اقتصادی انسان و نیز تعیین‌کننده نقش انسان عقلایی[1] در نظریه بازار هستند و به این ترتیب دایک چنین نتیجه می‌گیرد:

"هر کدام از موضوعات نظریه اقتصادی و به‌ویژه خود نظریه بازار، یک انتزاع است و هرگونه شناخت بیشتر نسبت به انسانها به‌وسیلهٔ قیود و محدودیتهای نظری که براساس توصیف بازار به دست آمده از بین خواهد رفت"[2].

به هرحال دایک با فرض اثبات انتزاعی بودن علم اقتصاد و مفهوم انسان اقتصادی معتقد است که بررسی پیامدها و اشکالات به‌وجود آمده از این امر بسیار ضروری و مهم است. همواره یکسری مسائل اساسی در علم اقتصاد باید پاسخ داده شود، نظیر این که آیا آنچه را که نظریه بازار به‌عنوان عملکرد انسان عقلایی اقتصادی مطرح می‌کند، می‌تواند در عینیت کارایی داشته باشد؟[3] در این زمینه وی اظهار می‌کند:

"... زمینه‌های بسیار زیادی از راههای عقلایی زیستن وجود دارد و آن طریقی را که ممکن است یک انسان عاقل اقتصادی برگزیند، غیر از آن راهی باشد که ما بر می‌گزینیم و یا ممکن است که انتخاب او مناسبتی با مفهوم آزادی اقتصادی یا ارزشهای ما نداشته باشد..."[4].

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در اواخر قرن نوزدهم جان نویل کینز با الهام گرفتن از مکتب پوزیتیوسیم (تحصلی)، حوزهٔ اقتصاد سیاسی را از اقتصاد اخلاقی جدا کرد و این حرکت زمینه را برای پیدایش روشهای تحققی علم اقتصاد فراهم کرد.

در دهه ۱۸۷۰ کارل منگر، مکتب مارژینالیسم را پایه‌گذاری کرده و تلاش کرد تا بین علم اقتصاد و سایر مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خط فاصلی را قرار دهد. در دهه ۱۹۴۰ میلتون فریدمن، روش‌شناسی اقتصاد تحققی خود را بر پایه حذف بایدهای ارزشی، از مجموعه مطالعات اقتصادی بنا کرد. در دهه ۱۹۷۰، پل ساموئلسن، از طریق

1. Rational Man
2. C. Dyke, p. 138.
3. *Ibid*, p. 139-40.
4. *Ibid*, p. 144.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

روش‌شناسی توصیف‌گرایی عینی و نیز ریاضی‌طلبی خود، علم اقتصاد را به شدت ریاضی کرد و در نهایت به کمک روشهای ریاضی و ماتریسی، این علم به طور کامل جنبهٔ تکنیکی به خود گرفت.

از این به بعد علم اقتصاد به عنوان یک علم صد درصد تجربی معرفی شده و اقتصاددانان آن را در رقابت با علوم فیزیکی و طبیعی، تحلیل مقایسه‌ای کردند و بیشتر تلاش نظریه‌پردازان اقتصادی برای تبیین عملکردهای اقتصاد نظری و کاربردی صرف شد. با این همه به‌رغم تلاشهای پیگیر اقتصاددانان تجربی، اندیشه‌هایی در نقد آنها شکل گرفت و انتقادهای جدی را مطرح کردند. مک لاسکی با مطرح کردن شیوه خطابی علم اقتصاد، روشهای مدرنیزم علم اقتصاد را زیر سؤال برد و با باطل دانستن تمامی احکام آنها مدعی شد که هیچ اقتصاددانی در عمل از روشهای نوگرایانه تجربی پیروی نمی‌کند. دایک نیز اقتصاددان دیگری است که با اشاره به ماهیت انتزاعی مفاهیم و موضوعات اقتصادی معتقد است که اساس موضوعات و نظریه‌های اقتصادی را ارزشها تشکیل می‌دهند و بی‌توجهی آنها در روند شکل‌گیری نظریه‌ها مشکلات جدی را برای این علم به وجود آورده است.

به‌طورکلی در حال حاضر علم اقتصاد با حذف جایگاه ارزشها در نظام‌های روش‌شناسه خود، دچار مشکلات و نابسامانی‌های بسیاری شده است. یکی از این مشکلات نادیده انگاشتن جنبه‌های رفتاری، انسانی و اجتماعی علم اقتصاد است، به‌طوری‌که غلبه جنبه‌های مکانیکی و فنی ریاضی (کمی) اقتصاد باعث شده تا اقتصاددانان از تحلیل‌های واقعی و عمیق مسائل اقتصادی باز بمانند و ارتباطات پیچیده رفتار انسانی و اجتماعی فرد و جامعه نادیده انگاشته شود.

مشکل دیگر علم اقتصاد، مسئله "قضاوت ارزشی" است، یعنی آیا این امر که در اقتصاد، اقتصاددان خود در تحقیق بازیگری داشته و در تجزیه و تحلیل‌های خود از پدیده‌های اقتصادی، ارزشها و بینشهای اعتقادی خود را دخیل می‌کند، می‌توان (مانند فریدمن) به راحتی از کنار آن گذشت و نادیده انگاشت و این امر با تجربی و واقعی بودن علم اقتصاد سازگاری دارد؟ و آیا نتیجه‌ای که محقق به آن می‌رسد، نتیجه مبانی ارزشی وی نخواهد بود؟

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

مشکل اساسی دیگر علم اقتصاد مسئله انسان اقتصادی است. این مشکل از آنجا مطرح می‌شود که انسان اقتصادی به عنوان پایگاه اصلی بیشتر نظریه‌پردازان اقتصادی در نظر گرفته می‌شود و بر مبنای آن نظریه‌پردازی صورت می‌پذیرد، زیرا اول اینکه معلوم نیست که این مفهوم بر اساس چه دیدگاه و بینش فلسفی به صورت انتزاع و تخیل ارائه شده است؟ دوم، آیا معیار واحدی برای تفسیر چنین مدلی وجود دارد یا اینکه سلیقه‌ای است؟ سوم آنکه با مادی تصور کردن انسان اقتصادی و بی‌توجهی به ارزشها و انگیزه‌های معنوی وی، برنامه‌های اقتصادی چه جهت‌گیری خواهند داشت؟ چهارم، بی‌توجهی به هویت جمعی در رفتار اقتصادی انسان، چه آثار زیانباری برای جوامع به‌وجود خواهد آورد؟

یکی دیگر از مشکلات اساسی علم اقتصاد، تعریف این علم به روش تجربی و مقایسه میان این علم با علوم طبیعی و فیزیکی است، به نحوی که معیارهای این علم را به شدت به محسوسات مادی محدود می‌کند و آیا این محدودیت موجب نمی‌شود تا نقاط ضعف جدی بسیار دیگری بر این علم مترتب شود و آن را دچار بحران واقع‌بینی کند؟

منابع

الف) فارسی

ابن منظور (۱۳۶۳)، *لسان العرب*، نشر ادب الحوزة، قم، ایران معهم ۱۰۴۵، المجلدات: الثالث والثانی عشر.

الشرباصی، احمد (۱۳۶۰)، *المعجم الاقتصاد الاسلامی*، دارالجلیل، ۱۴۰۱هـ، ۱۹۸۱م.

پوپر، کارل ریموند (۱۳۶۳)، *حدسها و ابطالها*، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

تمدن، محمدحسین (۱۳۶۵)، *تاریخ عقاید اقتصادی*، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

درخشان، مسعود (۱۳۶۶)، *نظامهای اقتصادی*، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

زریباف، سیدمهدی (۱۳۶۹)، "تحلیلی بر سیر شناخت و روش‌شناسی علم اقتصاد"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق(عیله السلام)، بهمن.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

زریباف، سیدمهدی (۱۳۷۱)، "نسبیّت ارزش و منطق اقتصادی"، تهران: مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، بهار.

فرهنگ، منوچهر (۱۳۶۳)، *فرهنگ علوم اقتصادی*، تهران: آزاده، چاپ چهارم.

ب) انگلیسی

Friedman, M. (1953), *Essays in Positive Economics*, The Chicago.

Hornby, A. S. (1974), *Oxford Learners Dictionary of Current English*, Oxford.

Hutchison, T. W. (1981), *The Politics and Philosophy of Economics*, G. B. Gamelto.

Kerlinge, F. N. (1975), *Foundations of Behaverial Research (2nd Ed)*, NewYork Hal INC.

Keynes, John Neville (1955), *The Scope and Method of Political Economy*, New York, Kelly and Millmon.

Machlup, Fritz (1978), *Methodology of Economics and Other Social Sciences*, New York, San Francisco, London Academic Press.

Margen, Henry (1966), *What is a Theory? In the Structure of Economic Science*, Sherman Roy Krupp York Prentice - Hall, Inc.

McClosky, Donald (1983), "Rhetoric of Economics," *Journal of Economic Litrature*, Vol. xxI, June, pp. 481-515.

Menger, Karl (1981), *Principles of Economics*, Translated by James Ding Wall and Bert E. Hoselitz with an Introduction by F. A. Hayek, U S A.

Dyke, C. (1981), *Philosophy of Economics*, Pramtice-Hall, Foundations of Philosophy Series, U S A.

Samuelson, Paul (1973), *Economics*, International Student Eddition 6th Ed, Mc Graw-Hill.

Samuelson, Paul (1965), "Professor Samuelson on Theory and Realism Reply", *American Economic Review*, December, pp. 72-1104.

Wong, Stanely (1973), "F-Twist and the Methodology of Paul Samuelson," *American Economic Review*, Vol. 63. pp. 25-312.

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]

[Downloaded from qjerp.ir on 2026-01-31]